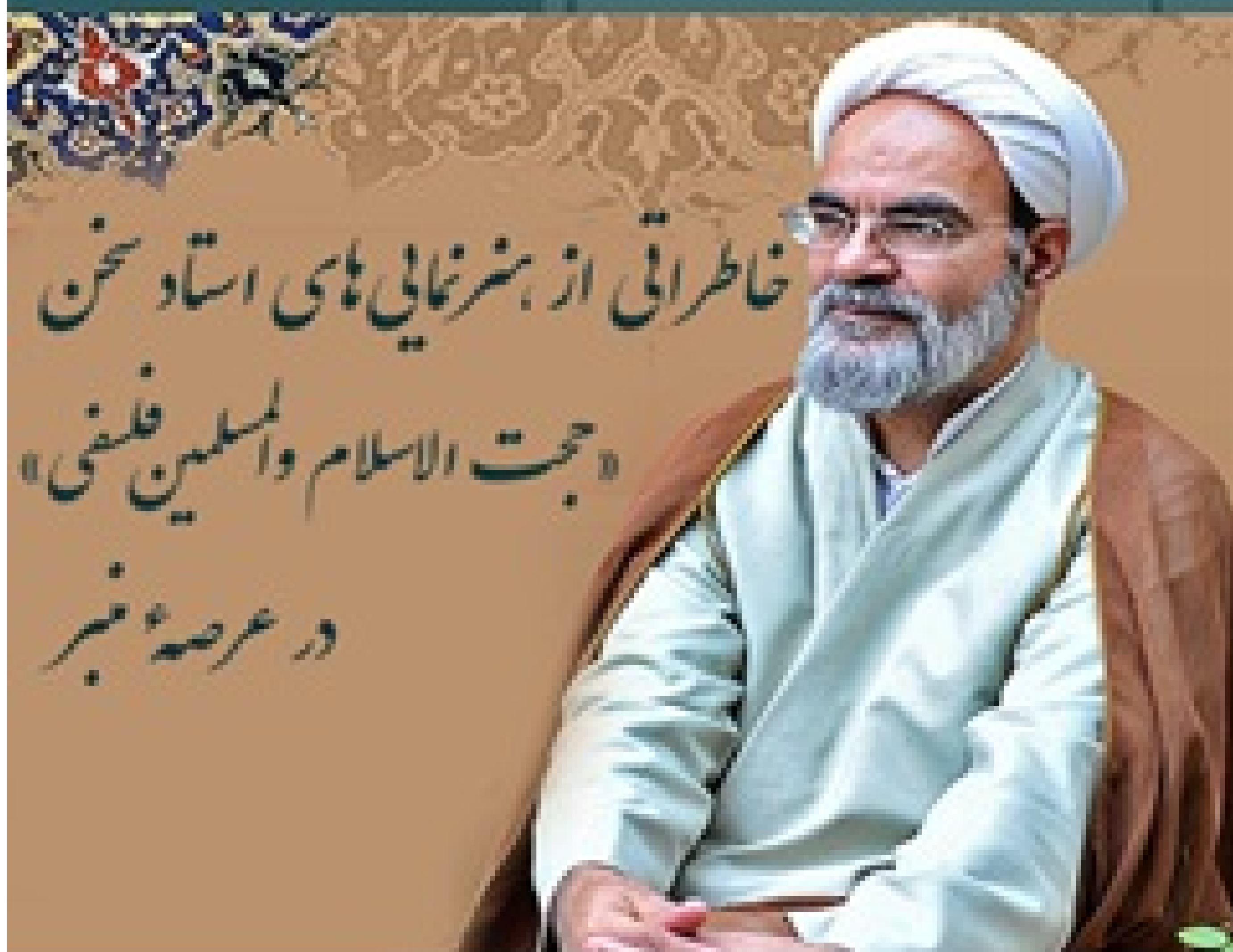


نویسنده : مرحوم استاد علی ابوالحسنی (منذر)

بسم الله الرحمن الرحیم

خاطراتی از هنرنمایی های استاد سخن «حجت الاسلام والمسلمین فلسفی» در عرصهٔ منبر

نویسنده:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر چاپی:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خاطراتی از هنرنمایی های استاد سخن «حجت الاسلام والمسلمین فلسفی» در عرصهٔ منبر

مشخصات کتاب

نمایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

سرشناسه : ابوالحسنی، علی، ۱۳۳۴

عنوان و نام پدیدآور : خاطراتی از هنرنمایی های استاد سخن «حجت الاسلام والمسلمین فلسفی» در عرصهٔ منبر/علی ابوالحسنی (منذر)

منشا مقاله : علی ابوالحسنی (منذر).۱۳۹۰

توصیفگر : خاطرات

اشاره

افصح المتکلمین و فیلسوف الواعظین، خطیب و نویسنده برجسته، دانشور، هوشمند، خَلیق، مردم شناس، دردآشنا، دلسوز، نوآور، تحلیلگر، سیاستمدار و هنرمندِ ایران اسلامی (بل جهان اسلام) در عصر پهلوی، مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی تنکابنی مشهور به «فلسفی» (تولد: ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۷ق وفات: ۲۹ شعبان ۱۴۱۹ق / ۲۷ آذر ۱۳۷۷ش) برای ملت ایران چهره ای کاملاً آشنا است.

محافل دینی و مذهبی جامعه ما، در هفتاد سال اخیر، ناطقان و گویندگانِ آشنا به کیمیای کلام، کم نداشته است، اما در این میان، فلسفی، چونان آفتاب نیمروزی می درخشد.

خطیب مسلط و برجسته ای چون علی دوانی، فلسفی را «رئیس اهل منبر، خطیب نامی شرق و نابغه عصر» می شمارد(۱) و خطیب ماهر دیگر، سید احمد خاتمی، وی را «رئیس الخطبا»ی کشور در طی نیم قرن اخیر حیات وی قلمداد می کند.(۲) فاطمی نیا، فلسفی را «صاحب سحر بیان» و «زبان گویای تشیع» می خواند(۳) و آیت الله سبحانی فلسفی را «از مصادیق بارز یک مبلّغ اسلامی» شمرده و معتقد است که نمره او در منبر، «از نظر معدّل و از نظر کارآمدی و نتیجه بخشی فوق العاده بالا است».(۴) ابوالقاسم خزعلی، فلسفی را «یکه تاز میدان سخن؛ بی همتا و بی همگام» و «زبان صعصعه در کام و شمشیر مالک اشتر در نیام» می خواند و زمانی که در محفلی، پیش از فلسفی منبر می رود، سخنش را با این بیت زیبا آغاز می کند که: من آن ستاره صبحم که از طریق ادب / همیشه در جلوی آفتاب می آیم! همو هنگامی که خبر فوت فلسفی را می شنود خود را شتابان به غَسّالخانه می رساند و پس از اتمام غسل، به جلو می رود و به قول خود: «یک بوسه بر پیشانیش که مظهر عبودیت و در خدمت خالق بودن بود» می زند «و یک بوسه بر لبهایی که مظهر افشای حقایق و خدمت به خلایق بودند».(۵)

ص: ۱

۱- . خورشید خطابه...، ص ۶ .

۲- . همان: ص ۱۰.

۳- . همان: ص ۱۱.

۴- . همان: ص ۳.

۵- . همان: ص ۴.

فراتر از این، امام خمینی در نامه هایش به فلسفی در دهه های ۳۰ و ۴۰ شمسی، وی را مظهر «فکر صائب و لسان گویا»(۱)، «زبان قرآن و ملت»(۲) و بالاخره «زبان گویای اسلام»(۳) می شمرد.

این بنده، راقم این سطور، افتخار دارد که در طول دهه ۴۰ شمسی، یعنی در دوران نوجوانی خویش، در بسیاری از سخنرانی های دهگی و ماهانه آن استاد سخن در تهران حضور داشته و از نزدیک شاهد نطق شیوا، منطق استوار و سخنان پربار و کوبنده ایشان بوده است.

چنانکه در جای دیگر(۴) گفته ام، پدرم مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی (که خود واعظی زبردست و دردآشنا بود) اصرار داشت که این جانب، همراه برادرانم، مستمراً در جلسات سخنرانی وعاظ توانای پایتخت شرکت کنیم و از این طریق، با معارف اصیل اسلامی و تکالیف شرعی آشنا شویم. یکی از این بزرگان، مرحوم فلسفی بود که به امر و تشویق پدر، در ماه مبارک رمضان (ظهرها در مسجد حاج سید عزیزالله بازار تهران، شبها در مسجد نوبنیاد آن روزِ امام حسین علیه السلام واقع در میدان فوزیه سابق و امام حسین «ع» فعلی و نیز خانه ای در خیابان ری، دوراه مهندس، و شب نیمه ماه در مسجد المصطفی واقع در چهارراه حسن آباد(۵)

ص: ۲

۱- . ر.ک، نامه امام خمینی به فلسفی که در زمان حیات آیت الله بروجردی ارسال شده است (خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۱۷۵).

۲- . ر.ک، نامه امام به فلسفی در جریان قیام روحانیت بر ضد لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی همان: ص ۲۳۸.

۳- . نامه امام به فلسفی، مورخ ۲۹ جمادی الاول ۱۳۸۲ق همان: ص ۵۴۵ .

۴- . پیشگفتار کتاب: «بوسه بر خاک پی حیدر علیه السلام؛ بحثی در ایمان و آرمان فردوسی».

۵- . هنگام سخنرانی فلسفی در مسجد المصطفی (که امام جماعت آن، با آیت الله حاج شیخ مصطفی مسجد جامعی، خواهرزاده حجه الاسلام فلسفی و پدر آقای احمد مسجد جامعی وزیر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی، بود)، هیئات مذهبی و ائمه جماعات تهران گرد می آمدند.

) پای منبر ایشان حضور می یافتیم و نیز به استماع سخنان وی در دهه محرّم در مسجد حاج شیخ عبدالحسین بازار تهران (مشهور به مسجد تُرکها یا آذربایجانیها) و در دهه های دیگر در مساجد لُرزاده و ارک و مجد و دیگر جایها می پرداختیم و همچنین از بیانات او در مراسم افتتاح مساجد (نظیر مسجد الهادی متعلق به مرحوم شهید غفاری آذرشهری، یا مسجد تیردوقلو) بهره می گرفتیم.

آن روزها من در هیئت نوجوانی برآمده از یک خانواده مذهبی و روحانی شاهد بروز روزافزون فساد و آلودگی در پایتخت کشور بودم و به عیان می دیدم که چگونه رژیم ستمشاهی، با شیوه ها و شگردهای مختلف، به تباهی و فساد اخلاقی و فرهنگی جامعه دامن می زند: از یک سو، با ایجاد حصر و محدودیت مستمر برای مراکز و محافل بیدار مذهبی، به جلوگیری از فعالیت گویندگان و نویسندگان متعهد دینی پرداخته و نسل جوان و تحصیل کرده را از میراث فرهنگی عظیم خویش (بویژه معارف و سنتهای اصیل اسلامی) دور می سازد، و از دیگر سو، با میدان دادن به کاباره ها و قمارخانه ها و تماشاخانه ها و حتی محافل رسمی فحشاء، و پخش کتابها و نشریات و نوارها و فیلمهای مستهجن از طریق کتابفروشی ها و کیوسکهای روزنامه فروشی و کاخ جوانان و سینماها و رادیو تلویزیون، تبلیغات حساب شده ای را بر ضدّ اسلام و روحانیت (توسط عناصر غرب زده یا وابسته به فرقه های ضاله) سامان می دهد و بدین وسیله، جوانان مسلمان را به گرداب پوچی و فساد فکری و اخلاقی سوق می دهد. به قول معروف: سنگها را بسته، و سگهای هار را رها ساخته است.

در آن فضای تیره و شدیداً دودآلود، سخنرانی های شیوا، مستدل، روشنگر، انتقادی و کوبنده فلسفی که اینجا و آنجا مستمراً در اجتماع انبوه مردم پایتخت ایراد می شد، همچون چراغی فروزان می درخشید و نور می پاشید. به قول شاعر معاصر: «از اهالی امروز بود و با تمام افقهای باز نسبت داشت». و من در آنجا بود که کاملاً دیدم و حس کردم نقش مفید و مؤثر روحانیت در مبارزه با مفاسد اجتماعی و تهذیب اخلاق و ارتقاء سطح بینش و آگاهی مردم، تا کجا و چه میزان است و کسانی که به هر دلیل دانسته یا ندانسته به نفوذ و اعتبار و محبوبیت علمای دین لطمه می زنند چه ضربه ای به بنیان سلامت و رشد جامعه وارد می سازند؟

ص: ۳

باری، پـدرم علاوه بر آنکه ما را پای منبرهای آقای فلسـفی می فرسـتاد، در مواقع گوناگون نیز (بویژه در مهمانیها و شب نشـینی ها) که برای ما یا دوسـتانش سـخن می گفت، فرصت را برای شـرح داسـتانهایی از سـخنرانی ها و ظریفه گویی های تاریخی آن خطیب شهیر، مغتنم می شمرد.

متأسفانه آن روزها در مقام ثبت گفته های پدر بر نیامدم و اینك (پس از گذشت سالیان دراز) از آنچه که او می گفت و گاه مکرر هم می گفت جز آتشـی و بعضاً خاکستری بجامانده از کاروان، در خاطرم نمانده است. و همواره دریغاگوی این نکته ام که چرا در همان زمان، داسـتانهای مزبور را که بسـیار جالب و آموزنده است به نحو مکتوب در جایی ثبت نکردم تا امروز، با همه جزئیات آن، در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهم. با این همه، می کوشم (به مصـداق قاعـده فقهیِ: مالایُدرَکُ کُلُّه لایُترَکُ کُلُّه یا شـعر مشـهور مثنوی: آب جیحون را اگر نتوان چشـید / هم ز قدر تشـنگی نتوان برید) آنچه را که پس از سالها، در پسـتوی حافظه، از نَقلیّات پدر باقی مانده، برایتان بازگو کنم.

گفتنی است که آنچه ذیلاً از قول پدر می آورم، بعضاً حتی در خاطرات چاپ شده از حجه الاسـلام فلسفی، و اسنادِ تاریخیِ مندرج در آن، اشـاره (یـا اشاره کافی) به آنها نشـده است، و این امر، اهمیت تاریخی نقل این گفته ها را بیشتر می سازد. کاش تـدوینگران محترم خاطرات آن مرحوم (اسـتاد فقیـد علی دوانی و فرزنـدان دانشور ایشان) در هنگام تـدوین آن کتاب، از ماجراهای مـذکور در زیر، مسبوق بوده، به آن مرحوم یادآوری می کردند و ایشان درباره آنها، توضیحات لازم و کافی را ارائه می نمود.

ص: ۴

اینک به ذکر خاطرات پدر از اقدامات هنرمندانه فلسفی در عرصه منبر می پردازم:

۱. در ختم برادرزاده امام

می دانیم که امام خمینی، برادر رشید و شجاعی به نام آیت الله سید مرتضی پسندیده دارند که سنّاً چند سال از امام بزرگتر بود و در دوران تبعید ایشان به نجف، با توانایی، دفتر وی در قم را اداره کرد. در شهریور ۱۳۵۰، پسر آیت الله پسندیده (مهندس ناصر پسندیده) درگذشت و حجه الاسلام فلسفی در مجلس ختم وی که ظاهراً در مسجد ارک برگزار شد منبر رفت.(۱) روشن است که نسبت نزدیک شخص متوفّی به امام، اهمیت این مجلس را دو چندان ساخته و مایه حضور شخصیتهای گوناگون در آن شده بود.

پدرم می گفت: آقای فلسفی در ختم پسر آقای پسندیده منبری تاریخی رفت. چندی پیش از برگزاری آن مجلس، تلویزیون ایران نمایشی را پخش کرده بود که در آن، ظاهراً هر یک از حیوانات، نقش یک صنف و طبقه از انسانها را بر عهده داشتند و روباهی نیز در کسوت روحانیت اجرای نقش می کرد!(۲)

ص: ۵

۱- . طبق اسناد و اطلاعات مندرج در کتاب خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، سخنرانی فلسفی در مجلس ختم پسر آقای پسندیده، در تاریخ ۲۴/۵/۵۰ انجام گرفت و کسانی چون دکتر غلامحسین صدیقی، مهندس بازرگان، شیخ جعفر شجونی و شیخ احمد کافی در آن حضور داشتند. فلسفی در این سخنرانی، درگذشت آن مرحوم را به امام خمینی تسلیت گفت که جمعیت با صدای بلند صلوات فرستادند. وی، همچنین، علیه زمزمه آزادسازی سقط جنین کورتاژ در کشور، و نیز تبلیغات آن روز دستگاه درمورد جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سخن گفت و شعر فردوسی راجع به داستان انوشیروان و کفشگر، و ممنوعیت تحصیل سواد برای مردم ایران در دوران ساسانیان را مطرح ساخت. ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، صص ۷۴۵۷۴۷.
۲- . اسناد موجود حاکی است که فلسفی در تاریخ ۷/۱/۱۳۴۸ مقارن با شب عاشورا در حضور علم (وزیر دربار وقت) از نمایش تلویزیونی «شهر قصه» (که روحانیت را به شکل روباه نشان داده بود) انتقاد کرد. ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۴۹۹ و نیز ۵۲۴ و ۲۱۴.

فلسفی در ختم برادرزاده امام، طبق معمول، بخشی از منبر را به انتقاد از اوضاع و احوال روز اختصاص داد و در مقدمه بحث، کتابی را که بزودی معلوم شد کتاب «شاهنامه»، سروده استاد طوس حکیم ابوالقاسم فردوسی است از زیر عبا بیرون آورد و بر سر دست بالا برد و با صدای غرا گفت:

این کتاب را می شناسید؟ این کتاب، شاهنامه شیخ ابوالقاسم روباه است!

بعد با بیانی طوفنده، رژیم را به باد اعتراض گرفت که:

نویسنده این کتاب بزرگ، یک روحانی و یک ملای حکیم است که هزار سال پیش، «شناسنامه تاریخی» شما را نوشته است و شما «شجره نامه» و «سند هویّت ملی و تاریخی»تان را از او دارید. آنگاه دستگاه رسمی تبلیغات شما (رادیو تلویزیون) روحانیت و علما را روباه می خواند؟!

با این حساب، لابد چنین شخصیتی نیز که ملت ایران، مرهون کار بزرگ و کتاب سترگ او است، می شود شیخ ابوالقاسم روباه!... اُف بر شما که به بزرگان این کشور این گونه توهین می کنید...

فلسفی در آن سخنرانی، همچنین، به اعتبار شهرت فرد متوفّی (پسندیده) و نسبت او با امام، به نحوی ظریف و هنرمندانه، از آیت الله خمینی یاد کرد و در وصف شخصیت و مرام وی از واژه زیبای «پسندیده» بهره گرفت...

در گزارش پدر از هنرنمایی شجاعانه فلسفی در آن نطق تاریخی، نکته های جالب دیگری هم بود، که متأسفانه حافظه ام قادر به یادآوردن آنها نیست.

۲. و امّا تو ای عَلَم...!

ماجرای جالب دیگری که پدر نقل می کرد، تدبیر هنرمندانه و سخنرانی کوبنده فلسفی در مجلس ترحیم صدرالاشراف برضدّ نخست وزیر وقت: اسد الله عَلَم، بود. پدرم نقل می کرد:

ص: ۶

سید محسن صدرالاشراف، که از رجال مهم عصر پهلوی اول و دوم بود و حتی یک دوره نخست وزیری آن رژیم را بر عهده داشت، در اوایل دهه چهل شمسی درگذشت(۱) و مجلس ختمی به مناسبت فوت وی در مسجد سپهسالار (شهید مطهری فعلی) تشکیل شد.

در مجالس ترحیم دولتمردان عالی رتبه، به لحاظ اهمیت مجلس و موقعیت حاضران در آن، غالباً از شخص فلسفی برای سخنرانی دعوت می شد، و در ختم صدرالاشراف نیز طبق هعین رسم، صاحبان مجلس، فلسفی را برای منبر برگزیدند. صدرالاشراف، چنانکه گفتیم، از شخصیتهای مهم دولتی و از جمله نخست وزیران سابق بود و قاعدتاً بایستی شخص نخست وزیر (که در آن زمان، علم بود) در ختم وی حضور می یافت. اما در آن زمان، میانه روحانیت و علما با رژیم پهلوی، مخصوصاً علم، به هم خورده بود و فلسفی، که می دانست علم پای منبر او خواهد نشست، موقع و مقام را برای رساندن فریاد اعتراض مردم و روحانیت به گوش نخست وزیر، و انتقاد صریح و کوبنده از وی، غنیمت شمرد.

ص: ۷

۱- . مرگ صدرالاشراف، در تاریخ ۲۷ مهر ۱۳۴۱ و در دوران نخست وزیری اسدالله علم رخ داد. در ۱۵ همین ماه لایحه مشهور و بحث انگیز انجمنهای ایالتی و ولایتی با حذف قید اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان، و... توسط دولت علم تصویب شده و اعتراض مراجع و علمای سراسر کشور برضد دولت را برانگیخته بود. اسناد موجود از سخنرانی فلسفی در ۲ آبان ۴۱ در مسجد سپهسالار سخن می گوید که با حضور علم انجام شد و فلسفی شدیداً از لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی و نیز درج و تبلیغ نکات ضد اسلامی در سؤالات کنکور دانشگاه انتقاد کرد و خواستار توجه نخست وزیر به خواسته ها و اعتراضات علما بر ضد لایحه یادشده گردید خاطرات و مبارزات... فلسفی، صص ۵۴۲۵۴۳.

علم نیز این موضوع را پیش بینی می کرد ولی از آنجا که حضورش در مجلس ختم صدرالاشراف، اجتناب ناپذیر می نمود، صلاح خویش را در آن دید که ورود خود به مجلس ختم را تا اواخر سخنرانی فلسفی به تأخیر بیندازد. در معنی، زمانی وارد مجلس شود که فلسفی بحث خود را تمام کرده و می خواهد وارد ذکر مصیبت و دعای پایانی شود، و دیگر فرصتی برای پرداختن به مباحث دیگر، از جمله: تعریض و تنقید از نخست وزیر، ندارد. با این تمهید، علم، هم در مجلس ختم صدرالاشراف شرکت کرده و هم از تیررس انتقادات زهرآگین فلسفی به سلامت جسته بود. غافل از اینکه، خطیب ورزیده شهر، حساب همه چیز را کرده است!

پدرم، که بارها با شور و حالی خاص این داستان را برای ما بازگفت، می افزود: زمانی که فلسفی وارد مجلس شد نگاهی به صف دراز دولتمردان ریز و درشت حاضر در حاشیه مجلس افکند و چون علم را در بین آنها نیافت، پرسید: آقای علم کجا هستند؟ گفته شد که: جناب نخست وزیر هنوز تشریف نیاورده و در راهند. وقت منبر رسیده بود، اما فلسفی گفت: بسیار خوب، ما هم می نشینیم تا ایشان برسند.

فلسفی آن قدر به انتظار نشست تا خبر دادند که ماشین آقای علم اینک در برابر مسجد توقف کرد. فلسفی به محض دریافت این خبر، برخاست و سریعاً پله های منبر را پیمود و آغاز به سخن کرد. بیچاره علم که آمدنش را عمداً به تأخیر انداخته بود، تنها پس از ورود به مسجد، و خوش و بش با اطرافیان، فهمید که چه کلاهی به سرش رفته و فلسفی چند دقیقه پیش از ورود او منبر خود را شروع کرده است!

ص: ۸

به هر روی، فلسفی پس از ایراد خطبه، وارد بحث خود شد و سخن را به ذکر شطری از دینداری و محسَّنات اخلاقی و خدمات صدرالاشراف کشانید و قدری در این باره توضیح داد و افزود که نخست وزیران پیشین، با همه عیوبی که داشتند، حریم دین و علما را نگه می داشتند... بعد ناگهان از فراز منبر روی به علم کرد و گفت:

و اما تو ای علم! در دوران حکومتت، جفا کردی، کثافت زدی، خیانت نمودی، جنایت کردی...!

و با لحنی تند و کوبنده به انتقاد از یک یک اعمال ضدّ ملی و ضد اسلامی او پرداخت و خلاصه، تا پایان منبر، آبرو و حیثیتی برای آن نخست وزیر خودکامه، فاسد الاخلاق و آنگلوغلام، باقی نگذاشت...! (پایان روایت پدر از منبر فلسفی در حضور علم).

گفتنی است که، مرحوم فلسفی (همچون امام خمینی و دیگر شخصیتهای مبارز) از شخص اسدالله علم بسیار تنفر داشت و او را حتی لایق حکومت بر یک شهر هم نمی دانست. حجه الاسلام و المسلمین سید مجتبی موسوی لاری، نویسنده و مبلّغ پرتکاپو و جهان نگر معاصر، می گوید:

حدود سال ۱۳۴۲ شمسی بنا بود انجمن ایالتی و ولایتی از سوی رژیم پهلوی تصویب شود که علما و مراجع وقت با این تصمیم مخالف بودند و در اعلامیه ها مخالفت خود را با آن طرح اعلام می کردند.

در محضر حجه الاسلام و مسلمین فلسفی بودم که خبر آوردند در کرمانشاه دو نفر از طلاب به جرم پخش اعلامیه مراجع توسط شهربانی دستگیر شده اند. همان موقع حجه الاسلام فلسفی تلفنی با سپهبد نصیری رئیس کل شهربانی وقت تماس گرفت و این گونه توضیح داد که آنان پخش اعلامیه را وظیفه خود می دانستند و شما دستور دهید تا آنان را آزاد کنند.

ص: ۹

نمی دانم نصیری چه جوابی داد که آقای فلسفی با عصبانیت گفت: بدبختی مملکت در این است که امروز کسی که باید بخشدار ابرقو باشد رئیس الوزرای مملکت است.

([تعریض به] علم نخست وزیر وقت). چرا این مصیبت واقع شده؟ به خاطر این که فقط شاه می خواهد؛ دیگر هیچ.

چند بار جمله پایانی را تکرار کرد و بدون خداحافظی گوشی را گذاشت.(۱)

۳. آقای هویدا، عبرت بگیر!

داستان دیگری که مرحوم پدر نقل می کرد، مربوط به منبر دهگی فلسفی در شیراز می شد که شبها برگزار می شد و متأسفانه جزئیات داستان در ذهنم رنگ باخته است. ولی اجمالاً به یاد دارم که پدر می گفت: یک شب در خلال سخنرانی فلسفی، یکی از ثروتمندان درجه یک و متدین شیراز (ظاهراً از خانواده نمازیها؟) برخاسته و با کشیدن یک چک ده میلیون تومانی (که به حساب آن روز، مبلغ هنگفتی می شد) آمادگی خود را برای تأمین هزینه (ظاهراً) احداث یک بیمارستان بزرگ در سطح شهر (که فلسفی در منبر خویش، مردم را به کمک در راه آن فراخوانده بود) اعلام کرده بود. آنگاه فلسفی، با مشاهده سخاوت و همت بلند این ثروتمند متدین، هویدا و کابینه وی را سخت به باد اعتراض گرفته بود که، دین و مذهب تشیع چنین افراد نیک اندیش و خیّری را تربیت می کند، و آنگاه شما، همّ و تلاشتان معطوف به خشکاندن و قطع کردن ریشه های ایمان و عقاید مردم است!...

* ایضاح:

شخص ثروتمند مورد اشاره مرحوم فلسفی در شیراز، ظاهراً حاج محمد نمازی (متوفی ۱۳۵۱ش) می باشد که باقر عاقلی او را از بازرگانان معروف و نیکوکار فارس می شمارد که بیمارستانی بزرگ و مجهز در شیراز ساخته است.(۲)

ص: ۱۰

۱- . زبان گویای اسلام، یادنامه حجه الاسلام و المسلمین فلسفی قدس سره، همان، صص ۳۷۱۳۷۲.

۲- . ر.ک، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، نشر گفتار و نشر علم، تهران ۱۳۸۰، ۳/۱۶۴۲۱۶۴۳.

مهدی بامداد، تراجم نگار مشهور، می نویسد:

حاج محمد نمازی، فرزند حاج محمد حسن نمازی، در سال ۱۳۷۵ خورشیدی در شیراز زاده شد. نامبرده از متمولین و از مردان خیّر و نیکوکار بود. از آثار خیریه او سازمان لوله کشی آب شیراز بیمارستان پانصد تختخوابی نمازی در شیراز آموزشگاه عالی پرستاری نمازی و سازمان خیریه بنیاد ایران می باشد که به وسیله و هزینه شخصی آن مرحوم تأسیس شده است، و ای کاش سایر ثروتمندان ایران نیز به وی تأسی کرده و از خود آثاری مانند او به جای گذارند.

نامبرده در فروردین ماه سال ۱۳۵۱ خورشیدی در شیراز در بیمارستان نمازی که خود آن مرحوم آن را تأسیس کرده بود در سنّ ۷۶ سالگی درگذشت.(۱)

۴. از رَمیِ جَمَرات تا پرتاب گوجه فرنگی به شاه!

چنانکه می دانیم، منبر آقای فلسفی، در دهم بهمن ماه ۱۳۵۰ و متعاقبِ سخنرانیِ کوبنده و افشاگرانه ای که ایشان علیه جنایات رژیم در مجلس ترحیم آیت الله چهل ستونی (مسجد جامع تهران، ۲۳ دی ۱۳۵۰ش / ۲۵ ذیقعده ۱۳۹۱ق) ایراد کرد، از سوی رژیم ممنوع گردید و دیگر وی تا هنگام پیروزی انقلاب اسلامی سخنرانی عمومی نداشت.

آن سخنرانیِ حقاً تاریخی، نوعاً به عنوان «عاملِ» ممنوع المنبر شدن فلسفی قلمداد می شود، و این تلقی، چندان بی راه هم نیست. اما باید توجه داشت که فلسفی، پس از آن سخنرانی نیز، شاهکارهایی در منبر داشت که می توان گفت در ممنوع المنبر شدن وی بی نقش نبود.

ص: ۱۱

۱- . شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، مهدی بامداد، کتابفروشی زوّار، تهران ۱۳۵۱، ۶ /۲۰۳۲۰۴. از آقای محمد نمازی مؤسس بیمارستان در شیراز، در خاطرات فلسفی نیز به مناسبتی یاد شده است. ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۲۱۹.

پدرم نقل می کرد: فلسفی پس از سخنرانی در مجلس ختم آیت الله چهل ستونی، یک دهه سخنرانی شبانه راجع به فریضه و مناسک حج داشت و در شبی که راجع به رَمیِ جَمَره (سنگسار کردن شیطان) صحبت می کرد وارد بحث در فلسفه رمی جمرات شده و گفت: بعضی ها هی سؤال می کنند که فلسفه این سنگ زدن چیست و اسلام روی چه حکمتی، حُجاج را به انجام این کار مأمور کرده است؟

بعد توضیحاتی درباره لزوم طرد شیطان در زندگی فردی و اجتماعی داد و در خلال آن گفت:

می گویند این کار چه معنایی دارد؟! بابا! فلان شخصیت مملکتی از فلان کشور به سفر خارج می رود و در کشر میزبان، جمعی از دانشجویان کشورش جمع شده و بر ضدّ او تظاهرات می کنند و شعار می دهند و گوجه فرنگی گندیده یا تخم مرغ فاسد و امثال آن به سوی او پرت می کنند. مقصودشان از این کار چیست؟ می خواهند بگویند: ما ترا دوست نداریم و نمی خواهیم. از کشور ما برو! خُب، حجاج هم که به سوی شیطان سنگ می پرانند، این کار شان جنبه اظهار دشمنی و بیزاری از شیطان دارد و می خواهند بگویند: آقای شیطان، ما دوستت نداریم. ما ترا نمی خواهیم. از زندگی ما بیرون رو...!(۱)

ص: ۱۲

۱- . این مطلب را که حافظه این جانب، پس از گذشت دهها سال از روایت پدر در ذهن دارد، خوشبختانه اظهارات حجه الاسلام آقا شیخ محمود سعید تهرانی فرزند مرحوم آیت الله حاج حسن آقا سعید تهرانی که اخیراً منتشر شده تأیید می کند. آقای محمود سعید تهرانی در مصاحبه با مجله یادآور می گوید: منبر کوبنده مرحوم آقای فلسفی در ختم آمیرزا عبدالله چهل ستونی «منبر آخر آقای فلسفی نبود، ولی پس از آن منبر، در تیررس [حمله] رژیم قرار گرفت. آقای فلسفی پس از آن مجلس، در دهه اول ذیحجه، در مسجد چهل ستون شبها منبر می رفت. پدرم [آیت الله حاج حسن آقا سعید] دعوتشان کرده بود. ایشان آمد و شب اول منبرش مصادف شد با رفتن شاه به اروپا و دانشجویان مطابق معمول گوجه فرنگی و تخم مرغ گندیده به طرفش پرت کرده بودند. آقای فلسفی منبر رفت و بحث رمی جمرات را پیش کشید و گفت " خدا که نمی توانست به مردم بگوید تخم مرغ گندیده و گوجه فرنگی بزنید، لذا فرمود سنگ بزنید. "آن شب گذشت و یکی دو شب بعد در کنار پدرم نشسته بودم که آقایی آمد و گفت": آقای فلسفی سلام رسانده و گفته اند که من دیگر نمی توانم به منبر بروم. "این در ذهن من مانده که منبر آن شب، آخرین منبری بود که آقای فلسفی پیش از انقلاب رفت». ر.ک، مجله یادآور وابسته به مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، شماره های ۶ ۸ ، تابستان ۱۳۸۸ بهار ۱۳۸۹، ص ۲۵۹. اخیراً نیز در تورّقی که در کتاب خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی داشتیم دیدم که مرحوم فلسفی هم در خاطرات خویش (صص ۳۳۹۳۴۰ به ماجرای مزبور تصریح دارد.

این تمثیل گویا و سخت کوبنده، در شرایطی بود که در آن سالها شاه به یکی از کشورهای غربی (ظاهراً آمریکا) رفته بود و در آنجا، دانشجویان ایرانی بر ضدّ شاه تظاهرات کرده و وی را با پرتاب تخم مرغ و گوجه فرنگی مورد نوازش! قرارداده بودند. و فلسفی به نحوی کاملاً گویا و قابل فهم، این کار دانشجویان را با عمل حجاج در رمی جمره (و طبعاً شاه را با شیطان) مشابه شمرده بود!

۵. به خواهش فلسفی، مطهری وارد گود مطبوعات می شود!

زمانی که استاد شهید مطهری در اواسط دهه ۴۰ شمسی سلسله مقالات ارزشمند خویش (در پاسخ به شبهه افکنی های یکی از قضات دادگستری به نام ابراهیم مهدوی زنجانی، بر ضد اسلام و فقه اسلامی) را در مجله «زن روز» آغاز کرد(۱)، این مطلب خالی از غرابت نبود. چون «زن روز»، مجله ای سخیف و سکس آلود بود و قلم زدن یک عالم فرزانه دینی چون استاد مطهری در آن، خلاف عرف و معمول می نمود. موضوع را با پدرم در میان گذاشتم و ایشان توضیح داد:

فلسفی در جلسه ای که اخیراً با بعضی از اولیای امور و ارباب مطبوعات داشته، شدیداً از درج مطالب ضدّ اسلامی در جراید انتقاد کرده است و آنها آمادگی خود را برای درج پاسخ علما و کارشناسان مسائل دینی در نشریه خود اعلام کرده اند. فلسفی هم از این فرصت استفاده کرده و از آقای مطهری خواسته است که این مهم را بر عهده گیرد و مقالاتی که اکنون به نام استاد مطهری در آن مجله درج می شود پیرو همین امر است.(۲)

ص: ۱۳

۱- . ابراهیم مهدوی لایحه ای در ۴۰ ماده به منظور تعویض قوانین مدنی درمورد حقوق خانوادگی تنظیم کرد و در ۱۳۴۵ در مجله زن روز به چاپ رساند که استاد شهید مطهری در سالهای ۱۳۴۵۱۳۴۶ طی مقالاتی مستدل به نقد و پاسخگویی آنها اقدام کردند.

۲- . برای گزارش خود فلسفی از این ماجرا ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۴۳۹.

گفتنی است که، قاضی مزبور خیلی زود در برابر اظهارات مستدل استاد مطهری سپر انداخت و حتی ظاهراً از غصه دق کرد و مقالات استاد، به دلیل استقبال خوانندگان، به طور یکطرفه در مجله زن روز ادامه یافت و بعدها در قالب کتاب «حقوق و حدود زن در اسلام» مستقلاً زیور طبع یافت.

۶. هرکس حرفی دارد، برخیزد و بزند!

صغیر اصفهانی، مدیحه سرای مشهور اهل بیت علیهم السلام در عصر ما است که دیوان وی چاپ شده و برخی از اشعارش در محافل مذهبی خوانده می شود. وی در دهه ۴۰ شمسی درگذشت و مجلس ترحیم باشکوهی برای وی در مسجد حاج ابوالفتح تهران (واقع در میدان شاه سابق / میدان قیام کنونی) برگزار شد که فلسفی در آن منبر رفت.

پاره ای از اشعار صغیر، بوی تصوف داده و به آموزه های غلوآمیز آن گروه نزدیک می نماید، و به این علت، برخی از سران صوفیه نیز در ختم صغیر در تهران شرکت داشتند. پدرم می گفت: فلسفی، با توجه به این امر، فرصت را برای ارائه نقدی جانانه بر تصوف (در قالب انتقاد از برخی از اشعار صغیر) مغتنم شمرد و گفت:

مرحوم صغیر اصفهانی، فردی مخلص و دانشمند بود و اشعار پندآمیز و حکیمانه اش، همراه با مدایح و مراثی پرشوری که در باره ائمه طاهرین (سلام الله علیهم اجمعین) سروده است حقاً جای تقدیر و تحسین دارد. اما برخی از ابیات وی، نظیر این بیت که در مدح مولای متقیان علی علیه السلام می گوید: «اسدالله در وجود آمد / در پس پرده هرچه بود آمد»، خالی از ابهام و اغراق نیست و ظاهر آن، بوی غلو می دهد و نیاز به توضیح دارد.

ص: ۱۴

فلسفی، طرح این نکته را محملِ ورود به نقد آموزه های تصوف قرارداد و به طور مستدل، به بررسی و ردّ افکار و اعمال بدعت آمیز صوفیان پرداخت. نکته جالب در این سخنرانی آن بود که، فلسفی در خلال منبر صراحتاً اظهار داشت:

هرکس به سخنان من حرف و ایرادی دارد اجازه دارد که هم اکنون برخیزد و از طریق این بلندگو، مطالب خود را بیان کند و پاسخش را نیز دریافت نماید. این را می گویم تا کسانی، پس از ختم مجلس، نگویند که ما جواب فلسفی را داشتیم اما فرصت یا رخصت طرح آن به ما داده نشد!

روشن است که کسی جرئت و توان چالش با سخنان مستدل و استوار فلسفی را نداشت...

اسناد و مدارک موجود نشان می دهد که فلسفی، در خلال صحبتهای خویش، جای جای از تعریض به صوفیه باز نمی ایستاده است. عبدالحسین شاه صفی، که قبلاً از وی یاد کردیم، تعریف می کند که: آقای فلسفی،

یک شب در مسجد آذربایجانی ها به آقای مبصِّر، رئیس شهربانی وقت، گفتند: بتراشید این موهای بلند پسران خارج از روال اجتماعی را، و آقای مبصر این کار را کرد، ولی خیلی به ضررش تمام شد و کنار رفت و ایشان [یعنی آقای فلسفی]گفتند اگر موی بلند باید باشد، ما خودمان بوق علیشاه داشته و شکل های مختلف مد از این نوع را داشته ایم.(۱)

همین جا بیفزایم که فلسفی با ادبیات ایران اسلامی آشنا بود، و در خلال منبر، به نقل و احیاناً نقد اشعار شاعران بزرگ این دیار می پرداخت. به خاطر دارم گاه، به مناسبت بحث خود، متذکر این شعر مشهور سعدی می شد که می گوید:

ص: ۱۵

۱- . ویژه نامه بزرگداشت... فلسفی، همان، ص ۵۷ .

من آن مورم که در پایم بمالند

نه زنبورم که از دستم بنالند

کجا خود شکر این نعمت گزارم

که زور مردم آزاری ندارم(۱)

آنگاه به مصرع نخستین این شعر ایراد می گرفت و می گفت این سخن سعدی که می گوید: «من آن مورم که در پایم بمالند»، بوی وادادگی و انظلام می دهد و این، با منطق متعالی اسلام و تشیع سازگار نیست. در اسلام، هم ظلم بد است و هم ظلم پذیری (انظلام)، و فرق است میان مظلوم و منظلم. سپس می افزود: در دو مصرع اخیر نیز که شاعر خدا را شکر می کند که زور مردم آزاری ندارد، گویای هیچ فضیلتی نیست. چون ظلم نکردن به علت نتوانستن، امتیازی برای انسان تلقی نمی شود. آنگاه می گوید: بهتر بود سعدی چنین بگوید:

نه آن مورم که در پایم بمالند

نه زنبورم که از دستم بنالند

کجا خود شکر این نعمت گزارم

که دارم زور و، آزاری ندارم(۲)

۷. همه چیز را گفتند، اما یک مطلب ناگفته ماند!

ماجرای جالب دیگری که پدر از فلسفی نقل می کرد، هنر خارق العادی ای بود که فلسفی در زمان مرحوم آیت الله بروجردی در سخنرانیهای شبانه صحن بزرگ حضرت معصومه (علیها السلام)(۳)

ص: ۱۶

۱- . گلستان سعدی، از روی نسخه تصحیح شده محمد علی فروغی، انتشارات قُقنوس، تهران ۱۳۶۲، ص ۹۲.

۲- . مرحوم فلسفی، در خاطرات خویش می گوید که این تصرف لطیف در شعر سعدی را، نخستین بار، از شهید مطهری شنیده که از یکی از ادبا نقل کرده است. ر.ک، خاطرات و مبارزات حجه الاسلام فلسفی، ص ۴۹. ضمناً در روایت فلسفی، در مصرع دوم از بیت اول شعر سعدی، به جای «از دستم بنالند»، «از نیشم بنالند» آمده است.

۳- . فلسفی در دهه آخر ماه صفر، روزها در بیت آیت الله بروجردی منبر می رفت و شبها هم در صحن بزرگ حضرت معصومه ع سخنرانی می کرد. مرحوم بروجردی هر روز در روضه منزل خودشان پای منبر فلسفی حاضر می شدند و در صحن هم یک شب برای استماع منبر ایشان حضور می یافتند.

از خود نشان داده و قویترین رقبای خویش را در عرصه سخن و خطابه از میدان بدر کرده بود.

ماجرا از این قرار بود که آیت الله بروجردی نسبت به فلسفی لطف و توجه خاصی مبذول می داشت و از جمله، در مجالس سخنرانی های چند روزه خویش که به مناسبتهای مذهبی برگزار می شد، در کنار دعوت از خطبای برجسته و طراز اول قم مثل حاجی انصاری(۱)، از فلسفی نیز درخواست می کرد که به عنوان آخرین سخنران مجلس که نوعاً مهمترین سخنران مجلس تلقی می شود منبر رود.

پدرم می گفت: این مطلب بر برخی کسان گران آمده و سخنرانان پیش از فلسفی را تحریک کرده بودند که: آقا، این صورت خوشی ندارد که، یک واعظ از شهر دیگر به اینجا بیاید و در زادگاه شما، بالادست شما قرار گیرد. فکری بکنید که همهگان بفهمند که او حریف میدان شما نیست.

نهایتاً قرار می شود سخنرانانی که پیش از آقای فلسفی در مجلس آیت الله بروجردی منبر می روند، یک روز موضوعی واحد را برای سخنرانی خود برگزیده و همگی در منبر پیرامون همان یک موضوع سخن بگویند. منتها برای آنکه منبرشان تکراری جلوه نکند، با اطلاع و تبانی با هم، هر یک بُعدی از ابعاد آن موضوع را انتخاب کرده و پس از مطالعه گسترده و کامل و عمیق راجع به آن در مآخذ مربوطه، آن بُعد از مسئله را در منبر مطرح کرده و خوب بشکافند و هیچ ناگفته ای را در باره آن باقی نگذارند. در نتیجه، زمانی که فلسفی بر عرشه منبر قرار می گیرد، هیچ زاویه ای از بحث در باره این موضوع، و نکته نهفته و نگفته ای راجع به آن، باقی نمانده باشد که بتوان (به عنوان نکته ای بدیع و مطلبی نو و غیر تکراری) درباره آن سخن گفت.

ص: ۱۷

۱- . قم در آن روزگار، وعاظ و خطبای توانایی چون آقا میرزا محمد تقی اشراقی، حاج شیخ علی اکبر تربتی، حاج شیخ مرتضی انصاری قمی حاجی انصاری، و در مرتبه بعد، کسانی چون: حاج سید مرتضی برقعی قمی، حاج آقا مصطفی طباطبایی قمی، آقا سید علی اکبر کوثری، حاج آقای آل طه، و حاج آقای یثربی، داشت. درباره وعاظ مبرّز قم در زمان آیت الله بروجردی ر.ک، نقد عمر؛ زندگانی و خاطرات، علی دوانی، صص ۲۲۳۲۲۶.

گفته شد، در این صورت، زمانی که فلسفی منبر خویش را آغاز می کند ناگزیر دو کار بیشتر نمی تواند بکند، و هردو نیز به شکست او ختم می شود: نخست اینکه، موضوعی دیگر را برای بحث در منبر برگزیند، که در این صورت، با توجه به اینکه ناطقان پیشین همگی راجع به یک موضوع خاص سخن گفته اند، حضار می فهمند دست او در آن موضوع، خالی است و به اصطلاح معروف: کفگیرش به ته دیگ خورده و لذا ناچار شده موضوع سخن را تغییر دهد. دوم اینکه، حول همان موضوع پیشین سخن بگوید، که در این صورت نیز چون اولاً خبری از آن موضوع نداشته تا قبلاً راجع به آن مطالعه کرده و خود را برای بحث درباره آن آماده سازد و ثانیاً ناطقان پیشین همه نکات و مسائل را در باره آن موضوع تماماً بیان داشته و «بر و باغ دانش همه رُفته اند» ناچار است به تکرار همان مطالب گویندگان قبل بپردازد و این هم، ضعف و عجز او را برملا کرده و به منزله شکست او در این چالش علمی و بیانی است.

بر پایه این نقشه بسیار حساب شده، ناطقان زبردست پیش از فلسفی، موضوع گفتار خود را تفسیر سوره کوتاه «والعصر» قراردادند و، بدون اطلاع فلسفی، با مطالعه دقیق آنچه که پیرامون این سوره در کتب گوناگون تفسیر و حدیث آمده، گام بر عرشه منبر نهادند. واعظ نخستین، شرحی مبسوط پیرامون والعصر و آیات بعدی آن داد و از مفردات و ترکیبات و شأن نزول آن به تفصیل سخن گفت. دومی همان بحث را پی گرفت و ظرائف و لطائف سوره را بازگفت و سومی نیز باز همان سوره را موضوع سخن قرارداد و هرچه را که از نکات و زوایای بحث مانده بود بیرون ریخت و به اصطلاح، ته و توی مطلب را کاملاً درآورد. چندانکه، وقتی نوبت سخن به فلسفی رسید، دیگر هیچ مطلب قابل ذکری حول سوره والعصر نمانده بود که بتوان یك منبر تمام را با سخن درباره آن به پایان رسانید. و این در حالی بود که روح فلسفی نیز از تبانی ناطقان پیشین خبر نداشت تا دست کم حول این سوره تأملی ورزد و مطالعه ای کند. اینك رنود از گوشه و کنار مجلس منتظرند ببینند این واعظ مشهور چگونه رخت خویش را از این گرداب بیرون می برد؟!

ص: ۱۸

پدر می گفت: فلسفی بر فراز منبر قرار گرفت و پس از خطبه کوتاهی که همواره می خواند، سوره والعصر را قرائت کرد و سپس با اشاره به موضوع بحث مشترک خطبای پیشین، خاطر نشان ساخت:

سخنرانان و ناطقین محترم، پیش از من، حول این سوره شریف داد سخن دادند و هرچه گفتنی بود گفتند، چنانکه هیچ نکته ای را از قلم نینداختند. بسیار شیوا و مستدل هم سخن گفتند. شکرالله مَساعیَهم. اما... یک نکته را ناگفته گذاشتند که حیف است هنگام بحث درباره این سوره، به آن اشاره نشود، و من... موضوع سخنم را همین نکته اساسی قرار می دهم...

نگاه حضار به دهان فلسفی دوخته شد تا ببینند این «نکته اساسی» که ناطق زبردست مجلس به عنوان نکته مغفول در سخن ناطقان پیشین مطرح می کند چیست؟ و فلسفی ادامه داد:

واژه «عصر» در کلام آغازین سوره «والعصر»، از ماده عصر و عُصار و عُصاره و عَصیره و مِعصَر و معصره و مِعصار، و به معنی فشار و فشردن و مکان و اسباب فشردن و اَفشُره است. خداوند به فشار و فشرده شدن سوگند می خورد و این حاکی از اهمیت بسیاری است که این امر، در پرورش و ترتیب و بهره دهی موجودات، بویژه انسان، دارد...

سپس با تقسیم فشار به انواع مختلف: جسمی و روحی، فردی و اجتماعی، فکری و سیاسی و...، پیشرفتها و تحولات اجتماعی را حاصل فشارها و ناملایمات شمرد و شرحی مبسوط در این باره داد و افزود که در این زمینه نکته های گفتنی و آموختنی بسیار است و وی به چندین منبر نیاز دارد تا مسئله را خوب بشکافد و ابعاد و زوایای مختلف آن را روشن سازد، و لذا ناچار است در این فرصت محدود، به طور فشرده راجع به آن سخن بگوید و دامن سخن را فراچیند!

ص: ۱۹

در خـاتمه، مطلب را جمع کرد و رضه خوانـد و پـایین آمـد و نشان داد که در دریای سـخنوری، نهنگی است که ماهیان قوی جُثّه و تیزچنگ نیز حریف و هماوردش نیستند...!

۸ . روح سعدی قهر کرد و رفت!

در دهه ۴۰، بحث از «احضـار ارواح»، در جـامعه مـد شـده بود و حتی به یـاد دارم که برخی از جرایـد، مثل مجله اطلاعات هفتگی، صفحـاتی را به طور مسـتمر به این موضوع اختصـاص داده و کسـانی باادعـای انجـام این کـار، دکـانی را برای فریب و اخّاذی مردم گشوده بودند.

آقای فلسـفی، که شدیـداً نگران جنبه ها و پیامدهای عوام فریبانه این پدیده نوظهور در جامعه اسـلامی ایران بود، مخالفت خود را با این امر و دیگر امور مشـابه آن (نظیر پیشـگویی، فـال گیری، طـالع بینی و...) ابراز داشت. نفوذ گسترده فلسـفی در بین مردم، و بیـان مستدل و نافذ او، طبعاً منافع صحنه گردانان این برنامه مشکوک (احضار ارواح) را در جامعه ایران به خطر می افکند و لذا به لطایف الحیل اصـرار داشتند که صحّت ادعای خود را به فلسفی بباورانند. یک بار نیز او را به یکی از مجالس احضار ارواح کشاندند که در برابر آزمون سخت فلسفی، با شکست روبرو شدند و فلسفی خود در یکی از منابر خویش، ماجرای آن را توضیح داد.

پدرم می گفت: یک روز، فلسفی بر سر منبر، داستان جالبی از شرکت خود در یکی از مجالس مدعیان احضار روح را نقل کرد، که نشـان از بی بنیـادی ادعـای این گونه افراد می کرد. در این مجلس، به اصـطلاح روح سـعدی (شـاعر بزرگ) را احضار می کننـد تا فلسـفی آنچه می خواهـد از وی بپرسـد. امـا (به قول آنان) سـعدی پس از شـنیدن سؤال فلسـفی، قهر می کنـد و صـحنه را ترک می گوید!

ص: ۲۰

از آنجا که خوشبختانه نوار سخنرانی مرحوم فلسفی در این زمینه موجود است، جزئیات داستان را از زبان خود آن مرحوم (با تلخیص و ویرایش) نقل می کنیم. فلسفی می گوید:

من در دوران پیش از ممنوع شدن منبرم، زیاد در مسجد مجد منبر می رفتم. یک روز سه نفر به خانه من آمدند و از من دعوت کردند که در مجلس فاتحه یک مردِ دکترِ دانشمندی به نام آقای... (اسمش را نمی خواهم بیاورم) منبر بروم. پرسیدم: این آقای دکتر چه اطلاعاتی داشت؟ گفتند: او در یک رشته هایی تحصیل کرده بود، و مِن جمله رئیس انجمن روانشناسی تجربتی است.

من دیدم روانشناسی، با تجربتی چندان سازگاری ندارد، زیرا تجربه مال ماده است و لذا الآن به علوم دانشگاهی، علوم تجربتی می گویند. روانشناسیِ ماوراء مادّه، قابل تجربه لابراتواری نیست. گفتم: معنای روانشناسی تجربتی چیست؟ (با یک طمطراقی) گفتند: بله آقا، یک انجمنی است، احضار ارواح می کند، ارتباط با جهانِ گذشتگان دارد... گفتم: خیلی خوب. چون موضوع برایم خیلی مهم بود، موضوع منبر را همین مسئله قرار دادم و یک مقداری از آن درسهایی که در باب روح و امثال آن خوانده بودم، صحبت کردم.

وقتی از منبر پایین آمدم، یک عده از اعضای آن انجمن دور من جمع شدند و گفتند: آقا، شما خودتان یک مدیومِ فوق العاده ای هستید! اولین بار بود که لغت مِدیوم را می شنیدم گفتم: مدیوم چیست؟ گفتند: مدیوم آن کسی است که بین روحِ درگذشته و زنده ها واسطه می شود؛ حرفهای او را می گیرد، به اینها تحویل می دهد.

من فهمیدم اینها چیزی نمی فهمند! چون من خودم را می شناختم. بنده با ارواح ارتباط نداشتم، و همانجا فهمیدم که حرفهای اینها قلابی و بیخود است! گفتم: خوب، حالا ـ ممکن است من در آن جلسه تان که احضار روح می کنید، شرکت کنم؟ گفتند: حتماً، تشریف بیاورید. گفتم: چه شبی است؟ گفتند: شب فلان. گفتم: مرکزتان کجاست؟ گفتند: لاله زار نو.

ص: ۲۱

آقـا، بـاور کنیـد که من عصـر آن روز را به هیـچ کس منـبری قول نـدادم، که مبـادا یـک وقت دیر بکنم و به جلسه شب نرسم. یک ساعت به غروب حرکت کردم، اول غروب آمـدم به لاله زار نو، دربِ آن عمارت، پله ها را گرفتم رفتم بالا، هیـچ کس نبود. دیـدم یک مردی دارد در سـماور فوت می کنـد، تازه چای درست کند. گفتم: مرکز روانشناسـی تجربتی اینجا است؟ گفتند: بله همین جا است، ولی حالا زود است. گفتم: من اینجا بنشینم مانعی ندارد؟ گفتند: نه. یک ساعتی آنجا نشسـتم، کم کم یکی آمد، دو تا آمد، سه تا آمـد، شـش تا آمـد، ده تا آمـد، همه جمع شدنـد. وقتی همه جمع شدند، گفتند برویم در تالار احضار روح؛ و رفتیم. در تالار یک میز بزرگ بود که چهل نفر می توانستند دورش بنشینند. از سقف یک زنگ آویخته بود و در جلو هر فرد هم یک مداد و یک دفتر یادداشت قرار داشت. همه نشـستیم. بعـد یک نفر را معرفی کردند که: «این آقا مدیوم است، واسـطه است». گفتم: خیلی خوب، باشد. سؤال اول را دادند و گفتند: از آقایِ دکترِ رئیسِ ما، سؤال کنید بگویید: آقای دکتر، حالتان چطور است؟ این را نوشتند دادند به مـدیوم. مـدیوم قـدری چشـمش را روی هم گذارد، نوشت: حالم خوب است. بعد نوشـتند: مجلس فاتحه تان چطور برگزار شد؟ مدیوم چشم بر هم گذارد، نوشت: متشکرم، خوب بود، راضی هستم. بعد نوشتند: شما الآن امری، دستوری به ما ندارید؟ نوشت: نه. سه تا سؤال. بعـد به من گفتند: آقا، ملاحظه فرمودید؟ گفتم: پاسخ این سؤالات، ناگفته قابل حدس بود و نیازی به اینکه حتماً رئیس انجمن پاسخ دهد، نبود. گفتند: نه آقا! گفتم: نه آقا ندارد!

ص: ۲۲

گفتند: آقا، ما اینجا معمولاً در هفته های قبل سعدی را می آوردیم و با او صحبت می کردیم. حاضرید با او صحبت کنید؟ گفتم: آری. و قرار شد روح سعدی را احضار کنند. نوشتند: به سعدی بگویید بیاید. نوشت: سعدی حاضر است. دو سه سؤال از این سؤالات بیخودی که محتوایشان الآن یادم نیست مطرح کردند، مدیوم هم یک جوابی داد. به من گفتند: آقا، شما قانع شدید؟ گفتم: نه آقا، این گونه سؤالات که اصلاً دلیل بر اینکه روح با این آقا آمده صحبت کرده نیست. گفتند: خوب، خودتان بپرسید.

من اول یک سؤال کردم که فکر می کردم این پسره کسی نیست که قاعدتاً بتواند به آن جواب دهد. گفتم: به سعدی بگویید، از سخنان شما پیدا است که شما عارفید. آیا اساساً عرفانْ حقیقت دارد و در پیشگاه خدا قبول است یا نه؟ و اگر هست، کدام یک از فِرَقِ عرفا به حق نزدیک است؟ فکر کردم او نمی تواند به این سؤال جواب دهد!

سؤال که مطرح شد، مدیوم یک خورده به خودش پیچید و دید به آسانیِ آن سؤالها نمی تواند به آن جواب بدهد... ولی خوب، رندی کرد! و نوشت: عرفان، طریقی برحق است و مقصود از آن، رسیدن به خدا است؛ از هر دری که وارد بشوید خوب است.

خوب، این یک جوابِ هشت پهلویی است! من متوجه شدم که خلاصه، بیخودی این شخص را مدیوم نکرده اند (توانایی هایی برای مغلطه دارد). آزمون او، یک سؤال سخت تر می خواهد. گفتند: آقا، جواب سعدی چطور بود؟ گفتم جوری بود که نه می شود گفت آره و نفیش هم نمی شود کرد. یک جور خاصی است. گفتند: خوب، یک سؤال دیگر بکنید. گفتم:

ص: ۲۳

به سعدی بگویید شما اشعار عربی را به خوبیِ اشعار فارسی می گفتید. گفته اید: بلغ العلی بکماله / کشف الدجی بجماله / حسنت جمیع خصاله / صلّوا علیه و آله. این قدر عالی. آقای سعدی، حالا که این قدر مسلطید، یک رباعیِ عربی بگویید که محتوای آن این باشد: این آقای دکتر اسمش را هم بیاورید مُرد، در مسجد مجد مجلس گرفتند، آقای فلسفی هم منبر رفت. این مضمون را در یک رباعیِ عربی بگنجانید.

فکر کردم که جعل چنین رباعیی، دیگر از آن فرد بر نمی آید. اون آقا یک قدری روی کاغذ را خط خطی نمود و یک قدری بالا پایین کرد و گفت:

سعدی قهر کرد رفت (شلیک خنده جمعیت حاضر در پای منبر فلسفی).

گفتیم آقا، ما که جسارتی به سعدی نکردیم، ایشان چرا قهر کرد؟! او کوبیده شد. گفتم: هفته آینده که آقای سعدی تشریف آوردند، از قول من عذرخواهی کنید و بگویید ما نمی دانستیم شما بابت این سوال، اوقاتتان تلخ می شود، و الا هرگز چنین جسارتی نمی کردیم...!

هیچی، پاشدیم آمدیم آ... [آقا]! (پایان روایت فلسفی)

چنانکه گفتم، فلسفی با همه دکانهایی که تحت این گونه عناوین (نظیر پیشگویی و فالگیری و...) در جامعه رواج داشت مخالفت می کرد و خوب در یاد دارم که یک روز شگردهای فریبنده این گونه افراد را در منبر برملا- می کرد و می گفت: این گونه افراد برای آنکه به عوام بباورانند که از امور زندگی آنان باخبرند، یک سری نکات کلّی را مطرح می کنند که انعطاف پذیر و قابل تطبیق با همگان است (اما طرف خیال می کند فقط مخصوص او است). مثلاً می گویند: «تو در زندگی، از حیث برادر، فردی»؛ و طرف می بیند که راست می گویند. زیرا او «سه برادر» دارد و سه، عددی فرد است. و نمی داند که اگر دو برادر هم داشته باشد با خودش می شوند سه تا، و باز هم عدد، فرد می شود! ...

ص: ۲۴

بـاری، به قول حجه الاسـلام مرتضوی – خواهرزاده اسـتاد فلسـفی- : «خداونـد آیـاتی دارد که نشـان قـدرت و عظمت اوست.آقـای فلسفی، آیت الله فی البیان بود و مصداق بارز نعمتِ «عَلَّمَهُ البَیان» که قرآن در آغاز سوره الرحمن می فرماید».

... [و کلام آخر اینکه:] صـاحب بن عَبّاد، وزیر دانشـمند، مـدبّر و برجسـته آل بـویه است که وصف مقامـات علمی و اخلاقی وی، گوش تاریخ را پر کرده است. در مورد صـاحب نوشـته انـد که: شخصـیتش آنچنـان والا ـ و رفیع بود که به جـای آنکه از مقام منیع «وزارت»، آبرو و اعتبار گیرد، بدان اعتبار و آبرو بخشـید؛ این نکته در مورد اسـتاد سـخن، فلسفی بزرگ، نیز صادق است: فلسفی از مسند رفیع «خطابه»، اعتبار و آبرو نگرفت، بلکه به مسند خطابه آبرو بخشید و موجب زینت و اعتبار آن در تاریخ گردید.

جاوید بهشت، جای بادش

جا در حرم خدای بادش!

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسك، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹